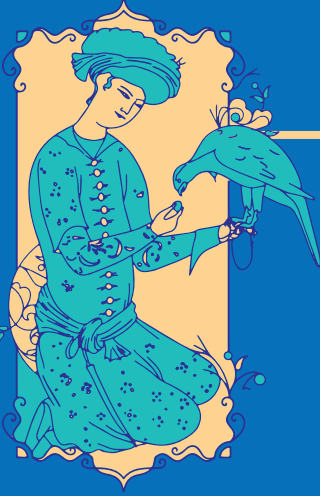


ستایش



برای مشاهده فیلم شب امتحان این درس اسکن کنید.

به نامِ کردگار

به نامِ کردگارِ هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

قلمرو زبانی افلاک: جمع «فلک»؛ آسمان‌ها / کردگار: ۱. آفریدگار، خداوند ۲. واژهٔ دوتلغظی (کردگار / کردگار) / پیدا کرد: (در اینجا) خلق کرد، آفرید / حذف: «سخنم را آغاز می‌کنم» (در پایان بیت) به قرینهٔ معنایی حذف شده است

قلمرو ادبی قالب شعر: مثنوی / قافیهٔ بیت: افلاک و خاک / آرایه تلمیح: بیت اشاره دارد به «خلقت انسان از خاک» / واج‌آرایی: تکرار صامت «ک» / آرایه مجاز: ۱. کفی ← مجاز از «یک مُشت» / ۲. هفت افلاک ← مجاز از «کُل هستی و آفرینش»

قلمرو فکری معنی: به نام خداوندِ خالقِ کُل هستی که انسان را از مُشتی خاک آفرید (سخنم را آغاز می‌کنم). مفهوم: اشاره به «آفرینش انسان از خاک»

الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

قلمرو زبانی فضل: لطف، توجه، رحمت، احسان (که از خداوند می‌رسد) / الهی: مُنادا (خرداد ۱۴۰۲ عصر)

قلمرو ادبی قافیهٔ بیت: یار و کار / ردیف: «ماکن» / کنایه: نظر در کارِ ماکن ← کنایه از اینکه «به ما توجه کن (دریاب)» / جناس ناهمسان (اختلافی): یار و کار

قلمرو فکری معنی: خداوند با رحمت خود، ما را یاری کن (خرداد ۱۴۰۲ صبح) و از لطف خود به ما توجه بفرما. مفهوم: تقاضای بخشش و لطف و یاری از خداوند

تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان

قلمرو زبانی رزاق: روزی دهنده [هم خانواده «رزق و رازق»] / خلاق: خلق کننده، آفریننده [هم خانواده «خالق، خلق، خلاق و مخلوق»]

قلمرو ادبی قافیه: پنهان و نادان / تضاد: ۱. پیدا و پنهان ۲. دانا و نادان / آرایه «ترصیع» (ویژهٔ علوم انسانی): تویی ← تویی، رزاق ← خلاق، هر ← هر، پیدا ← دانا، پنهان ← نادان / مجاز: ۱. پیدا و پنهان ← مجاز از «تمامی آفریده‌ها» ۲. دانا و نادان ← مجاز از «تمامی انسان‌ها»

قلمرو فکری معنی: (خداوند) تو روزی رسانِ تمامی آفریده‌ها و موجودات و خالق همهٔ انسان‌ها هستی. مفهوم: اشاره به «روزی دهنده‌گی و آفریننده بودن خداوند»

زهی گویا ز تو، کام و زبانم زبانی هم آشکارا، هم پنهانم

قلمرو زبانی زهی: آفرین، خوشا، شگفتا (شبه جمله است)؛ هنگام اظهارِ خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می‌شود. / کام: دهان / گویا: گوینده، سخن‌گو / حذف: فعلی «است» (در مصراع اول) به قرینهٔ معنایی حذف شده است [کام و زبانم از تو گویا «است»]

قلمرو ادبی قافیه: زبانم و پنهانم / مراعات نظیر: ۱. کام و زبان ۲. گویا و زبان / تضاد: آشکارا و پنهان / واج‌آرایی: تکرار مصوّت بلند «ا» / آرایهٔ «پارادوکس» (متناقض‌نما): (مصراع دوم) اینکه هم آشکار باشد و هم پنهان؛ تناقض و پارادوکس ایجاد کرده است

قلمرو فکری معنی: (خداوند) آفرین بر خلقت تو که به دهان و زبان من قدرت سخن گفتن بخشیدی. ای خدا تو همه هستی و وجود من هستی (چه آشکار و چه پنهان). / مفهوم: همه چیز انسان‌ها (از جمله قدرت سخن‌گویی) از خداوند است.

چو در وقت بهار آبی پدیدار / خمشت، پرده برداری ز زخار

قلمرو زبانی	رُخسار: چهره، صورت / چو: وقتی که / پدیدار آبی: پدیدار شوی [پدیدار: مُسند/ آبی: (در اینجا) «می شوی» ← فعل [سنادی]
قلمرو ادبی	قافیه: پدیدار و رخسار / کنایه: پرده از رخسار برداشتن ← کنایه از «آشکار و پدیدار شدن»
قلمرو فکری	معنی: (خداوندا) هنگامی که در فصل بهار پدیدار می شوی؛ در حقیقت خود را نمایان می سازی. مفهوم: جلوه خداوند در همه پدیده‌ها نمایان است.

فروغ رویت اندازی سوی خاک / عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

قلمرو زبانی	فروغ: روشنایی، پرتو / عجایب نقش‌ها: ۱. نقش‌های عجیب و شگفت ۲. ترکیب وصفی مقلوب ← (نقش‌های عجیب) / مرجع ضمیر «ت» (رویت): خداوند
قلمرو ادبی	قافیه: اندازی و سازی / ردیف: «سوی خاک» / استعاره: عجایب نقش‌ها ← استعاره از «پدیده‌های زیبای خداوند» / مجاز: خاک ← مجاز از «زمین»
قلمرو فکری	معنی: پرتویی از چهره زیباییات را بر زمین می افشانی و (در نتیجه) زمین را پُر از پدیده‌های زیبا می کنی. (شهریور ۱۴۰۲ غایبین) مفهوم: ظهور (تجلی) زیبایی‌های خداوند در طبیعت و جهان [زیبایی‌های پدیده‌ها از نور عشق خداست]

گل از شوق تو خندان در بحار است / از آتش رنگ‌های بی شمار است

قلمرو زبانی	از آن: به آن علت / مرجع ضمیر «ش»: گل
قلمرو ادبی	قافیه: بهار و بی‌شمار / ردیف: «است» / تشخیص: گل (به سبب «خندیدن») / مراعات نظیر: گل، بهار و رنگ / کنایه: خندان بودن گل ← کنایه از «شکفته شدن و شکوفایی گل» / آرایه «حُسن تعلیل»: علت رنگارنگی گل در فصل بهار ← این‌گونه دانسته شده است که گل از شوق و اشتیاق (دیدار) خداوند می خندد و شکوفا و رنگارنگ می گردد.
قلمرو فکری	معنی: گل از اشتیاق تو در فصل بهار می خندد و شکفته می شود؛ به همین علت است که (در بهار) دارای رنگ‌های بی‌شمار می گردد. مفهوم: زیبایی‌های پدیده‌ها از عشق و اشتیاق به خداوند است.

هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی / یقین دانم که بی شک، جان جانی

قلمرو زبانی	بیش از آنی: بیشتر و برتر از آن (توصیف) هستی / جان جانی: اصل روح و جان و وجود هستی / وصف: توصیف کردن [هم خانواده «توصیف، اوصاف و موصوف»]
قلمرو ادبی	قافیه: آنی و جانی / جناس ناهمسان (افزایشی): آن و جان
قلمرو فکری	معنی: (خداوندا) هر چه که در مورد تو بگویم، برتر از آن توصیف هستی؛ بدون تردید تو اصل هستی و وجود می باشی. مفهوم: ۱. توصیف ناپذیری خداوند ۲. ناتوانی انسان در وصف پروردگار ۳. خداوند، اصل وجود و هستی است

نمی دانم، نمی دانم، الهی / تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی / الهی نامه، عطار نیشابوری

قلمرو زبانی	زمان و نوع فعل‌های این بیت: نمی دانم، نمی دانم، (می) دانی، (می) دانی ← هر چهار فعل ← مضارع اخباری / خواهی ← بخواهی: مضارع التزامی / الهی: مُنادا
قلمرو ادبی	قافیه: الهی و خواهی / تکرار: واژه‌های «نمی دانم»، «دانی» و «تو» ● کتاب «الهی نامه»: اثر «عطار نیشابوری»، شاعر و عارف قرن ششم (و اوایل قرن هفتم) هجری قمری
قلمرو فکری	معنی: پروردگارا من هیچ اطلاعی ندارم (ناآگاهم) و تو هر آنچه را بخواهی، می دانی. مفهوم: ۱. ناتوانی و ناآگاهی انسان در برابر خالق ۲. دانایی مُطلق خداوند

درس اول



چشمه



برای مشاهده فیلم
شب امتحان این درس
اسکن کنید.

گوشه‌شناسی



ادبیات تعلیمی: در این فصل، متن‌هایی را می‌خوانیم که در آنها شاعر یا نویسنده، خواسته است موضوع و مفهومی رفتاری، اخلاقی یا مسئله‌ای اجتماعی و پندآموز را به شیوه‌ی اندرز بازگو کند؛ برای این کار از داستان یا حکایت در قالب شعر و نثر بهره گرفته است؛ به این گونه آثار ادبی، «ادبیات تعلیمی» می‌گویند.

اثر تعلیمی، اثری است که با هدف آموزش و تعلیم، موضوع‌هایی از حکمت، اخلاق، مذهب یا دانشی از معارف بشری را بیان می‌کند. آثار تعلیمی می‌توانند تخیلی - ادبی باشند تا مسئله‌ای را به صورت روایی یا نمایشی با جذابیت بیشتر ارائه دهند. از این گونه آثار ادبی، به ویژه در کتاب‌های درسی و ادبیات کودک و نوجوان بهره می‌گیرند. بسیاری از شاهکارهای ادبی (قابوس‌نامه، کلیله و دمنه، گلستان، بوستان، مثنوی معنوی و...) و برخی آثار طنز، جنبه‌ی تعلیمی دارند.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غنله زن، چهره‌نا، تیزپا

قلمرو زبانی غُلُله زن: شور و غوغاکنان / تیزپا: تندرو، تیزرو / چهره‌نا: خودآرا، خودنما، خودستا / فعل «گشت»: فعل اسنادی به معنی «شد» [جدا: مُسند/ یکی چشمه: نهاد]

قلمرو ادبی قالب شعر: مثنوی / قافیه‌های بیت: جدا و تیزپا / چشمه: ۱. نماد «انسان‌های متکبر، خودستا و خودپسند» ۲. تشخیص / کنایه‌ها: ۱. چهره‌نا ← کنایه از «خودستا» ۲. تیزپا ← کنایه از «شتابان»

قلمرو فکری معنی: چشمه‌ای شور و غوغاکنان، خودآرا و شتابان از سنگی جدا شد.
مفهوم: توصیف چشمه‌ای متکبر، خودنما و سریع

گاه چو تیزی که رود بر حذف / گره دهان، برزده کف، چون صدف

قلمرو زبانی گه: مخفف «گاه» ← گاهی، زمانی / حذف: فعل «بود» (بعد از «برزده») به قرینه معنایی حذف شده است [برزده (بود) ← ماضی بعید]

قلمرو ادبی قافیه‌ها: صدف و هدف / تشبیه: ۱. چشمه به صدف [چشمه: مشبه / صدف: مشبه به] ۲. چشمه به تیر [چشمه: مشبه / تیر: مشبه به] / جناس ناهمسان (اختلافی): صدف و هدف (خرداد ۱۴۰۲ غایبین) / مراعات نظیر: تیر و هدف / تشخیص: صدف [به سبب «دهان»]

قلمرو فکری معنی: (چشمه) گاهی چون صدف، کف بر دهان زده بود و زمانی نیز مانند تیری که به هدف اصابت کند؛ مستقیم و باشتاب حرکت می‌کرد.
مفهوم: اشاره به «حرکت سریع چشمه»

گفت: درین مسرکه، یکتا منم تاج سر گلبن و صحرا، منم

قلمرو زبانی	معرکه: میدان جنگ، جای نبرد / گلبن: بوته یا درخت گل؛ به ویژه بوته گل شرح
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: یکتا و صحرا / ردیف: «منم» / تشبیه: من (چشمه) به تاج سر گلبن و صحرا / کنایه: مصراع دوم ← کنایه از «احترام و برتری و افتخار / مراعات نظیر: ۱. تاج و سر ۲. گلبن و صحرا / تشخیص: گلبن و صحرا (به خاطر داشتن «سر»)
قلمرو فکری	معنی: (چشمه) گفت: در این میدان، من یگانه و برترین و تاج سر گل‌ها و صحرا هستم. (از همه والاتر و برتر و بالاتر) (شهریور ۱۴۰۲) مفهوم: خودستایی و تکبر چشمه

چون بدوم، سبزه در آغوش من بوسه زند بر سر و بردوش من

قلمرو زبانی	چون: وقتی که (ادات تشبیه نیست) / دوش: شانه، کتف
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: آغوش و دوش / ردیف: «من» / تشخیص: سبزه [بوسه زدن] / مراعات نظیر: سر و دوش / کنایه: بوسه زدن ← کنایه از «احترام و دوست داشتن»
قلمرو فکری	معنی: هنگامی که سریع حرکت می‌کنم؛ سبزه در آغوش من، بر سر و کتفم بوسه می‌زند. مفهوم: (همان) خودستایی و تکبر چشمه

چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه بیند رخ خود را به من

قلمرو زبانی	شکن: پیچ و خم زلف (شهریور ۱۴۰۲ غایبین) / تُخ: چهره، صورت (= خسار) / مرجع ضمیرها: ۱. خود: ماه ۲. من: چشمه
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: شکن و من / مراعات نظیر: ۱. سر، مو و تُخ ۲. مو و شکن / نماد: «ماه» ← نماد «زیبایی و درخشش» / ماه: ۱. تشخیص (دیدن) ۲. استعاره (مکنیه) ماه به «انسانی» تشبیه شده است که می‌بیند (انسان ← مشبّه به محذوف) (خرداد ۱۴۰۲ غایبین)
قلمرو فکری	معنی: زمانی که پیچ و تاب گیسوی خود را باز کنم (ژلال و صاف گردم)؛ ماه، چهره خود را در من می‌بیند. مفهوم: ۱. نشانگر «خودنمایی چشمه» ۲. چشمه، خود را از ماه، برتر و زیباتر می‌داند! [آب چشمه باید مثل آینه زلال باشد تا ماه بتواند چهره خود را در آن ببیند.]

قطره باران که در افتد به خاک زو بدد بس گهر تابناک

قلمرو زبانی	زو: مخفف «از او» / گهر: گوهر، جواهر، سنگ قیمتی / تابناک: درخشان، تابان / یدمد: بروید (می‌روید) / مرجع «او» (زو): قطره باران / بس: بسیار
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: خاک و تابناک / استعاره: گهر تابناک ← استعاره از «گل‌ها، میوه‌ها و گیاهان زیبا و رنگارنگ» / مراعات نظیر: قطره و باران
قلمرو فکری	معنی: از قطره‌ای باران که بر خاک می‌افتد؛ جواهرات گران بها و درخشان (گل‌ها و گیاهان زیبا و رنگارنگی) حاصل می‌شود. مفهوم: توصیف و ستایش «قطره باران»

در بر من، ره چو به پایان برد از نجلی سر به گریبان برد

قلمرو زبانی	بر: آغوش، کنار / ره: مخفف «راه» / خجلی: شرمندگی، خجالت زدگی [هم خانواده «خجالت»] / گریبان: یقه / مرجع «من»: چشمه / چو: هنگامی که (ادات تشبیه نیست)
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: پایان و گریبان / ردیف: «برد» / تشخیص: قطره باران [به خاطر خجل و شرمنده شدن] / کنایه: سر به گریبان بردن ← کنایه از «خود را پنهان نمودن (از شرمساری)» / مراعات نظیر: سر و گریبان
قلمرو فکری	معنی: (آن قطره باران) وقتی که در آغوش من (چشمه) به پایان خط خود می‌رسد (از دیدن عظمت و زیبایی من) خجالت زده می‌شود. مفهوم: خودستایی چشمه (در برابر قطره باران)

ابر ز من، حامل سرمایه شد | باغ ز من صاحب پیرایه شد

قلمرو زبانی	پیرایه: زیور و زینت / حامل: حمل کننده، باردار، حامله / مرجع من: «چشمه»
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: سرمایه و پیرایه / ردیف: «شد» / استعاره: ۱. سرمایه ← استعاره از «برف و باران» ۲. پیرایه ← استعاره از «گل‌ها و میوه‌ها و گیاهان رنگارنگ» / تکرار: من و شد / آرایه «موازنه» (ویژه علوم انسانی): ابر ← باغ / ز من ← ز من / حامل ← صاحب / سرمایه ← پیرایه / شد ← شد
قلمرو فکری	معنی: ابر از من، دارای سرمایه (برف و باران) شد. باغ از وجود من، دارای زیور (گل‌ها، میوه‌ها و درختان زیبا) گردید. مفهوم: (باز هم) غرور و تفاخر و تکبر چشمه

گل به همه رنگ و برانگیزی می‌کند از پرتو من زندگی

قلمرو زبانی	برانگیزی: شایستگی، لیاقت / پرتو: روشنایی، نور / مرجع من: چشمه / به همه: با همه، با تمامی
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: برانگیزی و زندگی / واج آرایه: تکرار صامت‌های «گ»، «ز» و «ن» / تشخیص: گل [زندگی کردن]
قلمرو فکری	معنی: گل با تمامی آن زیبایی و شایستگی خود، از نور وجود من (چشمه) زنده است. مفهوم: ۱. من (چشمه) والاتر و برتر از گل هستم ۲. وجود گل، وابسته به من (چشمه) است ۳. (باز هم) خودستایی چشمه

در بن این پرده نیلوفر کیست کند با چو منی همسری؟

قلمرو زبانی	نیلوفری: منسوب به نیلوفر؛ به رنگ نیلوفر، لاجوردی (صفت نسبی) / پرده نیلوفری: [در متن درس] مقصود ← «آسمان لاجوردی» / بن: پایه، اساس، ریشه (در این بیت ← «زیر» معنی می‌دهد) / همسری: برابری، رقابت، زور آزمایی / مرجع من: چشمه / استفهام انکاری: کیست که با من همسری کند؟ ← کسی نیست که با من همسری کند
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: نیلوفری و همسری / استعاره: پرده نیلوفری ← استعاره از «آسمان لاجوردی رنگ»
قلمرو فکری	معنی: در زیر این آسمان لاجوردی رنگ، هیچ‌کس نمی‌تواند با من (چشمه) برابری کند. مفهوم: ۱. (باز هم) تکبر و غرور و تفاخر چشمه ۲. (چشمه) من از همه بالاتر و والاتر و برترم

زین نمط آن مست شده از غرور رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

قلمرو زبانی	نمط: روش، طریقه / زین نمط: بدین ترتیب / آن مست شده از غرور: مقصود «چشمه» است / مبدأ: آغاز، اصل، ابتدا [در اینجا ← «سرچشمه»] (هم خانواده «ابتدا، مبتدی»)
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: غرور و دور / کنایه: مست شدن ← کنایه از «سزخوش و از خود بی خود گردیدن»
قلمرو فکری	معنی: چشمه که از غرور، مست و از خود بی خود شده بود، بدین ترتیب حرکت می‌کرد و هنگامی که از مبدأ (سرچشمه) کمی دور شد... این بیت با بیت بعدی «موقوف المعانی» است.

دید یکی بحر خروشنده‌ای، نادره جوشنده‌ای

قلمرو زبانی	نادره: بی‌همتا، شگفت‌آور / بحر: دریا / سهمگن: سهمگین، ترسناک / نادره جوشنده: ترکیب وصفی مقلوب [← جوشنده نادره]
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: خروشنده‌ای و جوشنده‌ای / نماد: بحر ← نماد «انسان‌های با عظمت، با هیبت و باارزش» / واج آرایه: تکرار مصوت بلند «ی»
قلمرو فکری	معنی: (چشمه) در مقابل خود، دریایی خروشان، ترس آور، شگفت‌انگیز و بی‌همتا را مشاهده کرد. مفهوم: ۱. ابهت و سهمگینی دریا ۲. ترس چشمه از دریای خروشان

نعره بر آورده، فلک کرده کر دیده یه کرده، شده زهره در

قلمرو زبانی	نعره: فریاد / دیده: چشم / سیه: مخفف «سیاه» / زهره: کیسه زرداب، کیسه صفرا / حذف: فعل کمکی «بود» (بعد از «برآورده، کر کرده، سیه کرده و شده») هر چهار مورد، به قرینه معنایی حذف شده است / تعداد جمله‌های بیت: چهار جمله [۱. نعره برآورده ۲. فلک کرده ۳. دیده سیه کرده ۴. زهره در شده]
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: کر و زهره در / تشخیص: فلک (کر شده) / واج آرایی: ۱. مصراع اول: تکرار واج‌های «ک» و «ر» ۲. مصراع دوم: تکرار واج‌های «د» و «ر» / کنایه: ۱. (گوش) کر کردن ← کنایه از «بلندی و ترسناکی نعره» ۲. دیده را سیه کردن ← کنایه از «همان ترسناکی و موجب وحشت شدن» ۳. زهره در ← کنایه از «بسیار ترس آور بودن» «مُعادِلِ «زهره تَرَک شدن»]
قلمرو فکری	معنی: (بحر خروشان) فریاد بلندی برکشیده بود. فریادی که گوش آسمان را کر کرده و دیدگان را (از وحشت) تیره ساخته و موجب ترس و هراس گردیده بود. مفهوم: ۱. اُبّهت و ترسناکی دریا ۲. ترس چشمه (از دریا)

راست به مانند کی زلزله دوده تنش بر تن ساعل، یله

قلمرو زبانی	یله: رها، آزاد / یله دادن: تکیه دادن / راست: درست، دقیقاً (نقش ← قید) حذف: «بود» (بعد از «داده») حذف به قرینه معنایی / مرجع «ش» (تنش): بحر (در بیت‌های قبلی)
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: زلزله و یله / تشبیه: بحر خروشان به زلزله (شهریور ۱۴۰۲) / تشخیص: بحر و ساحل (تکیه دادن، تن)
قلمرو فکری	معنی: (بحر خروشان) درست، مانند زلزله‌ای بر تن ساحل تکیه داده بود. مفهوم: (باز هم) بیانگر «سهمگینی و عظمت و اُبّهت دریا»

چشمه کوچک چو به آنجا رسید وان همه هنگامه دریا بید

قلمرو زبانی	هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی / وان: مخفف «و آن» / چو: وقتی که
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: رسید و بید / تشخیص: چشمه (دیدن) / حس آمیزی: هنگامه (داد و فریاد و غوغا) را دید [هنگامه ← حس شنوایی / دید ← حس بینایی]
قلمرو فکری	معنی: آن چشمه کوچک وقتی که به دریای با عظمت رسید و آن همه غوغا و هیاهوی دریا را مشاهده کرد ... این بیت با بیت بعدی «موقوف المعانی» است.

خواست کزان ورطه، قدم در کشد خویشان از حادثه برتر کشد

قلمرو زبانی	ورطه: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری / کزان: مخفف «که از آن» / مرجع «خویشان»: چشمه / برتر کشد: کنار بکشد؛ خود را خلاص کند
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: در و برتر / ردیف: «کشد» / کنایه: قدم در کشد ← کنایه از اینکه «عقب نشینی کند، خود را نجات دهد»
قلمرو فکری	معنی: (چشمه) خواست که خود را از آن مهلکه، نجات بدهد و از آن حادثه، خود را خلاص کند (کنار بکشد). مفهوم: ۱. عقب نشینی و ترس چشمه ۲. تلاش برای نجات خود از مهلکه

لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی، گوشش ماند

نیما یوشیج، علی اسفندیاری

قلمرو زبانی	خیره: سرگشته، حیران، فرومانده / خاموش: ساکت، بی صدا / لیک: اما، ولی / شیرین سخنی: خوش سخنی، زبان آوری
قلمرو ادبی	قافیه‌ها: خاموش و گوش / ردیف: «ماند» / حس آمیزی: شیرین سخنی ← ۱. شیرین [حس چشایی] ۲. سخن [حس شنوایی] (شهریور ۱۴۰۲ غایبین) / کنایه: ۱. شیرین سخنی ← کنایه از «سخن آوری، خوش بیانی» ۲. گوش ماندن ← کنایه از «سکوت کردن»
قلمرو فکری	معنی: (چشمه) اما آن چنان (از عظمت و خوفناکی دریا) سرگشته و ساکت گشت که از تمام آن ادعا و گزافه‌گویی‌های خود، فقط به شنیدن بسنده کرد. (ساکت شد و دیگر هیچ نگفت) مفهوم: چشمه ترسید، ساکت شد و دست از ادعا برداشت.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ | معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

- در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟
- راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل، یله
- ۲ | بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.
- «گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا»

پاسخ ۱ همسری: ۱. در این بیت ← «برابری، رقابت و زورآزمایی» ۲. امروزه ← «ازدواج، همسر بودن و زناشویی»

راست: ۱. در این بیت ← «درست، دقیقاً، عیناً» ۲. امروزه ← «مقابل چپ، صحیح، مستقیم و مقابل دروغ»

۲ چشمه‌ای (یکی چشمه) غلغله‌زن، چهره‌نما و تیزپا از سنگی جدا گشت.

نهاد معطوف به قید معطوف به قید متعم مسند فعل استادی

قلمرو ادبی

۱ | هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

- چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من
- گه به دهان، بر زده کف، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

۲ | با توجه به شعر نیما، «چشمه» نماد چه کسانی است؟

۳ | آمیختن دو یا چند حس و یا یک حس با پدیده‌ای ذهنی (انتزاعی)، در کلام را «حس آمیزی» می‌گویند. (خرداد، ۱۴۰۲، عصر و غایبین) نمونه: «حرف‌هایم مثل یک تگه چمن روشن بود.» در این نمونه، سپهری از «روشن بودن حرف» سخن گفته است. «روشن بودن» امری دیدنی و «حرف»، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

• نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.

۴ | هر واژه امکان دارد در معنای حقیقی و یا معنای غیرحقیقی به کار رود. به معنای حقیقی واژه، «حقیقت» و به معنای غیرحقیقی آن، «مجاز» می‌گویند. «حقیقت»، اولین و رایج‌ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می‌رسد. «مجاز»، به کار رفتن واژه‌ای است در معنی غیرحقیقی؛ به شرط آنکه میان معنای حقیقی و معنای غیرحقیقی واژه، ارتباط و پیوندی برقرار باشد؛ مثال:

• پُشتِ دیوار آنچه گویی، هوش دار • تا نباشد در پس دیوار، گوش (سعدی)

همان‌طور که می‌دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «حقیقت» است و نمی‌تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در این بیت، به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی؛ «انسان سخن‌چین» تأکید دارد. اکنون به دو بیت زیر توجه نمایید.

• ما را سرِ باغ و بوستان نیست • هر جا که تویی تفرّج آنجاست (سعدی)

• عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت • فتنه‌انگیز جهان، نرگسِ جادوی تو بود (حافظ)

در بیت اول، واژه «سر» در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» به کار رفته است. «سر» محل و جایگاه «اندیشه» است.

در بیت دوم، مقصود شاعر از واژه «نرگس»، معنایی غیرحقیقی، یعنی «چشم» است. آنچه که «گل نرگس» و «چشم» را به هم می‌پیوندد و اجازه می‌دهد تا یکی به جای دیگری به کار رود، «شبهت» میان آن دو است. به این نوع مجاز، در اصطلاح ادبی «استعاره» می‌گویند؛ در درس پنجم با آن بیشتر آشنا خواهید شد.

• در شعر این درس، دو نمونه مجاز بیابید و مفهوم هریک را بنویسید.

پاسخ ۱

بیت اول	بیت دوم
تشخیص: «ماه» [به خاطر رُخ و دیدن] مراعات نظیر: ۱. سر، مو، رُخ ۲. مو و شکن نماد: «ماه» ← نماد «زیبایی و درخشندگی» استعاره (مکنّیه): ماه	دو تشبیه: ۱. چشمه به صدف ۲. چشمه به تیر جناس ناهمسان (اختلاfi): صدف و هدف مراعات نظیر: تیر و هدف تشخیص: «صدف» [به سبب «دهان»]

۲ چشمه؛ نماد «انسان‌های مُتکبّر، خودستا و خودپسند» است.

۳ مصراع دوم بیت ۱۵: «هنگامه دریا بدید» ← داد و فریاد را دید (آمیختن دو حسِ شنوایی و بینایی)

مصراع پایانی: «شیرین سخنی» ← شیرین: حسِ چشایی / سخن: حسِ شنوایی

۴ بیت اول «ستایش» ← «هفت افلاک»؛ مجاز از «گل آفرینش»

بیت ششم درس «چشمه» ← «گهر تابناک»؛ مجاز (از نوع «استعاره») از «گل‌ها و میوه‌ها و گیاهان رنگارنگ»

بیت هشتم درس «چشمه» ← «سرمایه» و «پیرایه»؛ مجاز (از نوع «استعاره») به ترتیب ← «برف و باران» / «گل‌ها و میوه‌ها و گیاهان رنگارنگ»

بیت دهم درس «چشمه» ← «پردۀ نیلوفری»؛ مجاز (از نوع «استعاره») از «آسمان»

بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی قلمرو ادبی

حرف‌هایم مثل یک تگه چمن روشن بود.

قلمرو ادبی مجاز: حرف‌ها ← مجاز از «سخنان» / تشبیه: حرف‌هایم: مشبّه / مثل: ادات تشبیه / یک تگه چمن: مشبّه به / روشن بود: وجه شبهه / کنایه: حرف‌هایم روشن بود ← کنایه از «ساده و بدون ابهام بودن سخنان» / حس آمیزی: روشن بودن حرف: ۱. روشن بودن ← حس بینایی ۲. حرف ← حس شنوایی

قلمرو فکری معنی: سخنانم واضح، ساده و بدون پیچیدگی بود.

پشتِ دیوار آنچه گویی، هوش‌دار تا نباشد در پسِ دیوار، گوش

قلمرو زبانی هوش‌دار: آگاه باش، مواظب باش / پس: پشت / تترادف: پشت و پس

قلمرو ادبی جناس ناهمسان (اختلافی): هوش و گوش / تکرار: دیوار / مثل (ضرب‌المثل): بیت یک ضرب‌المثل است؛ مُعادلِ مَثَلِ «دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد» / مجاز: «گوش» ← مجاز از «انسان سخن‌چین» (شهریور ۱۴۰۲ غایبین)

قلمرو فکری معنی: در پشت دیوار، مواظب باش که چه می‌گویی؛ زیرا امکان دارد آنجا انسان سخن‌چینی حضور داشته باشد.

مفهوم: احتیاط و مراقبت، هنگام سخن گفتن

ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جا که تویی تفرّج آنجاست

قلمرو زبانی تترادف: باغ و بوستان / تویی: ۱. تو ← معشوق ۲. نقش «تو» ← نهاد ۳. تویی ← تو هستی (وجود داری) = فعل غیراسنادی / تفرّج: تفریح، گشت و گذار، تماشا، گردش

قلمرو ادبی تکرار: جا / مجاز: «سر» ← مجاز از «قصد و اندیشه» (خرداد ۱۴۰۲ صبح)

قلمرو فکری معنی: ما به فکر باغ و بوستان نیستیم؛ چرا که هر جا که تو حضور داری، تفریح و گردش نیز همان جا برقرار است.

مفهوم: معشوق، باعث نشاط و سرخوشی است.

عالم از شور و شَرّ عشق خبر نداشت فتنه‌انگیز جهان، نرگس جادوی تو بود

قلمرو زبانی عالم: جهان / نرگس: گل نرگس / جادو: به معنی «جادوگر» به کار رفته است / شور و شَرّ و شَرّ و شور: فتنه و غوغا و جنجال / تو: معشوق / فتنه‌انگیز: آشوبگر / تترادف: عالم و جهان

قلمرو ادبی واج‌آرایی: (مصراع اول) تکرار صامت‌های «ش» و «ر» / مجاز (استعاره): «نرگس» ← مجاز (استعاره) از «چشم» / [نکته: در نگاه کلی، تمام استعاره‌ها (استعاره نوع اول = مُصرّحه) نوعی «مجاز» محسوب می‌گردند؛ چرا که واژه در معنی غیرحقیقی به کار می‌رود و تنها تفاوت آن با معنای خاصّ مجاز، آن است که در استعاره، ارتباط و پیوند معنای حقیقی و معنای غیرحقیقی واژه، رابطه «شبهت = تشبیه» است. به بیان دیگر می‌توان گفت: «استعاره، مجازی است مبتنی بر تشبیه و شبهت» / [تشخیص: «عالم» (خبر نداشتن) / نماد: (گل) نرگس ← نماد «چشمان زیبا»

قلمرو فکری معنی: دنیا اصلاً از غوغا و جنجال عشق، با خبر نبود. آشوبگر و فتنه‌انگیز جهان، فقط چشمان جادوگر تو بود.

مفهوم: جادوگری و فتنه‌انگیزی چشمان معشوق

قلمرو فکری

۱ | پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

۲ | معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در»

۳ | سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعرِ نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقا که من نیستم

چو خود را به چشمِ حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

۴ | دوست دارید جای کدامیک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.

پاسخ ۱ | به عظمت دریا و ناتوانی و کوچکی و حقارت خود پی بُرد و سکوت کرد. [عقب‌نشینی، ترس، احساس حقارت و سکوت]

۲ | معنی: (بحر خروشان) فریاد بلندی برکشیده بود. فریادی که گوش آسمان را کر کرده و دیدگان را (از وحشت) تیره ساخته و موجب ترس و هراس گردیده بود. / مفهوم: «ابهت و ترسناکی دریا» و «ترس چشمه از دریا»

۳ | از نظر «محتوا» در تضاد و تقابلِ همدیگر هستند. «چشمه» نمادِ تکبر و لاف‌زدن و خودستایی است؛ در حالی که «قطره باران» (شعر سعدی) نمادِ «فروتنی، خُضوع و در برابر بزرگان، خود را کوچک و هیچ دانستن» است.

۴ | «دریا»: به دلیل «عظمت، هیبت و بزرگی» [چشمه، مغرور، خودستا و کلاً در این شعر، منفی است] ← (البته این نظر من است، سؤال، نظر شما را خواسته‌است؛ پاسخ دهید!)

بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی قلمرو فکری

خجل شد چو پهنای دریا بدید

یکی قطره باران ز ابری چکید

قلمرو زبانی | خجل: شرم‌منده، خجالت‌زده

قلمرو ادبی | قالب شعر (۴ بیت): مثنوی / قافیه: چکید و بدید / مراعات نظیر: قطره، باران و دریا / تضاد: (در اینجا) قطره باران و دریا / تشخیص: قطره باران (خجل شدن) / نماد: ۱. قطره باران ← نماد «تواضع و فروتنی»، ۲. دریا ← نماد «عظمت»

قلمرو فکری | معنی: قطره‌ای باران از ابری چکید و وقتی که عظمت دریا را مشاهده کرد (از کوچکی و ناچیزی خود) خجالت‌زده گشت. مفهوم: تواضع و فروتنی، خود را کوچک پنداشتن

گر او هست حقا که من نیستم

که جایی که دریاست من کیستم؟

قلمرو زبانی | فعل‌های غیراسنادی: تمامی فعل‌ها (= است، هست و نیستم) غیراسنادی هستند؛ فقط «استم» (در «کیستم») اسنادی است [← من: نهاد / کی = که: مسند / استم: فعل اسنادی] / استفهام انکاری: من کیستم ← من کسی نیستم / من: قطره باران / او: دریا

قلمرو ادبی | قافیه: کیستم و نیستم / جناس ناهمسان (اختلافی): کیستم و نیستم / تکرار: من / تضاد: هست و نیست / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «س»، «ت» و «م»

قلمرو فکری | معنی: (قطره گفت) که آنجایی که دریا حضور دارد، من کسی به حساب نمی‌آیم؛ اگر او وجود دارد، حقیقتاً من دیگر وجودی از خود ندارم. مفهوم: (باز هم) تواضع و فروتنی و خود را ندیدن و هیچ‌انگاشتن.

صدف در کنارش به جان پرورید

چو خود را به چشمِ حقارت بدید

قلمرو زبانی | چو: وقتی که / خود: قطره باران / حقارت: کوچکی، بی‌ارزش و پست و خوار بودن (هم‌خانواده «حقیر، مُحَقَّر، تحقیر») / پرورید: پرورش داد، رُشد و نَمُو / ش: قطره باران

قلمرو ادبی | قافیه: بدید و پرورید / مراعات نظیر: چشم و بدید

قلمرو فکری | معنی: (آن قطره باران) آن هنگام که خود را کوچک و ناچیز شمرد؛ (به کمال دست یافت) در کنار خود با تمام وجود، صدف را (که جایگاه مروارید است) پرورش داد.

مفهوم: تواضع، موجب کمال و ارزشمندی می‌گردد.

در نیستی کوفت تا هست شد

بلندی از آن یافت کاو پست شد

قلمرو زبانی از آن: به آن علّت / کاو: که او / کوفت: کوبید / هست: فعل نیست [در اینجا: «اسم» است؛ نقش ← مُسند]

قلمرو ادبی قافیه: پست و هست / ردیف: «شد» / کنایه: در نیستی کوفتن ← کنایه از «خود را نادیده گرفتن؛ تکبر و غرور نداشتن، متواضع و فروتن بودن» / استعاره (مکنّیه): «نیستی» ← به خانهای تشبیه شده است که «در» دارد؛ چون مشبّه به (خانه) ذکر نشده، این تشبیه بدل شده است به استعاره / جناس ناهمسان (اختلاfi): پست و هست / تضاد: ۱. بلندی و پست ۲. نیستی و هست / پارادوکس (تناقض = مُتناقض نما): هر دو مصراع: ۱. با پست و کوچک شدن به بلندی رسیدن! ۲. با نیست شدن، وجود یافتن = هست شدن!

قلمرو فکری معنی: (آن قطره) به آن علّت، بلندمرتبه گشت که خود را ناچیز و حقیر به حساب آورد، و تکبر و غرور را از خود جدا کرد تا بدین ترتیب، ارزشمند شد و وجود واقعی پیدا نمود.

مفهوم: (همانند بیت قبلی) تواضع، خُضوع و فروتنی، باعث ارزشمندی، سربلندی و کمال می‌گردد. (شهریور ۱۴۰۲ غایبین)

کنج حکمت: پیرایه خرد

در آنگیزی سه ماهی بود: دو **حازم**، یکی عاجز از قضا، روزی دو صیّاد بر آن گذشتند و با یکدیگر **میعاد نهادند** که دام بیارند و هر سه را بگیرند. ماهیان این سخن بشنودند؛ آن که خرم زیادت داشت و بارها **دست بُرد** زمانه **جافی** را دیده بود، سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب درمی‌آمد، برقور بیرون رفت. در این میان، صیّادان برسیدند و هر دو جانب آنگیز محکم بیستند.

قلمرو زبانی آنگیز: تالاب، استخر، گودال بزرگ که آب در آن جمع گردد / حازم: مُحْتَاط (هم خانواده «خزم») (خرداد ۱۴۰۲ صبح) / عاجز: درمانده، ناتوان (هم خانواده «عجز») / از قضا: اتفاقاً، از روی اتفاق / صیّاد: شکارچی / بر آن گذشتند: از آن آنگیز عبور می‌کردند / مرجع «آن» (بر آن گذشتند): آنگیز / میعاد: وعده، قرار / میعاد نهادن: قرار گذاشتن / بیارند: بیاورند / بشنودند: شکل قدیمی «شنیدند» / خرم: احتیاط، هُشیاری، دوراندیشی / زیادت: زیاد، فراوان / دست بُرد: هجوم و حمله / دست بُرد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن / زمانه: روزگار / جافی: ستمگر، ظالم (هم خانواده «جفا») / سبک: فوراً، سریع / روی به کار آورد: دست به کار شد، اقدام کرد / از آن جانب: از آن طرف (جانب ← سمت، سو، طرف) / آب درمی‌آمد: آب وارد می‌شد یا آب خارج می‌گشت [در آمدن] ← هم به معنای «داخل شدن» است و هم به معنای «خارج شدن». در اینجا نیز ظاهراً هر دو معنی، صحیح به نظر می‌رسد / برقور: فوراً، سریعاً (هم خانواده «فوراً، فوریت») / حذف: فعل «بود» (بعد از «یکی عاجز») به قرینه لفظی حذف شده است

قلمرو ادبی کنایه: ۱. دست بُرد ← کنایه از «حمله و هجوم» ۲. دست بُرد دیدن ← کنایه از «مورد حمله و هجوم واقع گشتن» ۳. روی به کار آوردن ← کنایه از «اقدام کردن؛ دست به کار شدن» / تشخیص: زمانه (جافی = ستمگر بودن) / ایهام: «درمی‌آمد»: ۱. وارد می‌شد ۲. خارج می‌شد / حازم و حزم: ۱. جناس ناهمسان (افزایشی) ۲. اشتقاق (ویژه علوم انسانی)

قلمرو فکری معنی: در یک آنگیز، سه ماهی وجود داشت. دو ماهی مُحْتَاط و دوراندیش بودند و یک ماهی ناتوان و درمانده بود. اتفاقاً روزی دو شکارچی از آن آنگیز عبور می‌کردند و (با دیدن آن ماهی‌ها) با همدیگر قرار گذاشتند که دام بیاورند و هر سه ماهی را صید کنند. ماهی‌ها این سخن (صیّادان) را شنیدند؛ آن ماهی که بسیار مُحْتَاط و هوشیار بود و بارها مورد هجوم روزگار ستمگر قرار گرفته بود، سریعاً دست به کار شد و از آن سمتی که آب، خارج (وارد) می‌شد، فوراً بیرون رفت. در این هنگام، صیّادان رسیدند و هر دو طرف آنگیز را بستند.

دیگری هم که از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی بهره نبود، با خود گفت: «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلست است. هر چند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مَکاید دشمن، تأخیر صواب نبیند. وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است.» پس خویشتن مُرده کرد و بر روی آب می رفت. صیّاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیلست خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت بُرد. و آن که غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش و پای کیشان، چپ و راست می رفت و در قَرّاز و نَشیب می دوید تا گرفتار شد.

کلیده و دمنه، ترجمه نصرالله مُنشی

قلمرو زبانی پیرایه: زیور، زینت / خرد: دانش / ذخیرت: ذخیره، پس انداز، اندوخته / تجرّبت: تجربه / غفلت: ناآگاهی، فراموشی، بی خبری (هم خانواده «غافل») / فرجام: عاقبت، سرانجام / غافل: بی خبر، ناآگاه / تراذّف: حیلست و تدبیر / حیلست: تدبیر، چاره اندیشی / فایده بیشتر ندهد: زیاد فایده ای ندارد / منافع: جمع «منفعت»، سودها، فایده ها / مَکاید: جمع «مکیدت»: مکرها، حيله ها / تأخیر: دیر کردن، عقب انداختن، دَرنگ / صواب: درست، مصلحت (هم آوا با «ثواب» به معنی «پاداش») / ثبات: استواری، دوام یافتن، پایداری / خویشتن مُرده کرد: خود را به مُردن زد / صورت شدن: به نظر آمدن، تصوّر شدن / غالب: چیره، غلبه کننده / عجز: ناتوانی، درماندگی / افعال: جمع «فعل»: کارها، اعمال / حذف: فعل «بود» (بعد از «غالب») به قرینه لفظی حذف شده است / مدهوش: سرگشته، گیج، حیران / تراذّف: حیران، سرگردان و مدهوش / پای کیشان: در حالی که پای خود را بر زمین می کشید / قَرّاز: بالا، بلندی / نَشیب: سرازیری، پایین، پستی / نقش واژه ها: حیران: قید / سرگردان و مدهوش و پای کیشان: (هر سه واژه) معطوف به قید (نقش تبعی) / چپ و راست: قید / می رفت: فعل / فراز: متمم / نَشیب: معطوف به متمم / می دوید: فعل / گرفتار: مسند / شد: فعل اسنادی

قلمرو ادبی تشبیه: ۱. پیرایه خرد (خرد: مشبّه / پیرایه: مشبّه به) ← اضافه تشبیهی ۲. ذخیرت تجربت (تجربت: مشبّه / ذخیرت: مشبّه به) ← اضافه تشبیهی / کنایه: ۱. از پیرایه خرد بی بهره نبودن ← کنایه از «خردمند و عاقل بودن» ۲. از ذخیرت تجربت بی بهره نبودن ← کنایه از «باتجربه بودن» ۳. غفلت بر احوال کسی غالب بودن ← کنایه از «غافل و ناآگاه بودن» ۴. عجز در افعال کسی ظاهر بودن ← کنایه از «عاجز و ناتوان بودن» / اشتقاق (ویژه علوم انسانی): غفلت و غافل / تضاد: فراز و نَشیب

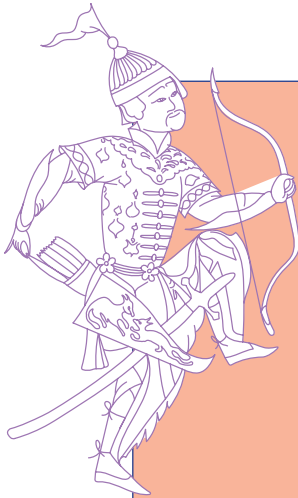
قلمرو فکری معنی: آن ماهی دیگر که خردمند و باتجربه بود، با خود گفت که غافل (فراموشکار) شدم و سرانجام کار غافلان این گونه است (یعنی گرفتاری و در مَخمصه گیر افتادن) الان وقت چاره اندیشی است. هر چند تدبیر و چاره اندیشی به هنگام نزول بلا زیاد فایده ای ندارد؛ با این همه (با تمام این اوصاف) انسان عاقل از فایده های دانش هرگز ناامید نمی شود و در دفع و دور کردن حيله های دشمن نباید تأخیر و درنگ نماید (درنگ، جایز و از روی مصلحت نیست). زمان استواری و استقامت مردان و هنگام اندیشه ورزی خردمندان است. پس خویش را به مُردن زد و بر روی آب، خود را شناور گرداند. شکارچی او را برداشت و چون فکر کرد (تصوّر شد برایش) که (آن ماهی) مرده است، او را (بر زمین) انداخت. آن ماهی با تدبیر، خود را به جوی آب انداخت و جان به سلامت بُرد. و آن ماهی که غافل و ناآگاه و ناتوان بود، حیران، گیج، سرگردان و پای کیشان، به این طرف، آن طرف می رفت و بالا و پایین می دوید تا اینکه گرفتار شد.

مفهوم: ۱. تأکید بر هوشیاری و دوراندیشی و خردورزی ۲. پرهیز از غفلت و بی خبری و اِهمال کاری

کادر اطلاعاتی

فصل و بخشش / نظر و نگاه / زّاق و روزی دهنده / خلاق و آفریننده / زهی و آفرین / فروغ و روشنایی / شوق و اشتیاق / وصف و توصیف / یقین و باور / عطار نیشابوری / غلغله زن و غوغاگنان / حامل و باردار / نَمَط و روش / مبدأ و آغاز / بحر و دریا / سهمگن و ترسناک / نعره و فریاد / زهره و کیسه زرداب / خواست و طلب کرد [خواست = ایستاد] (شهریور ۱۴۰۲، شهریور ۱۴۰۲ غایبین) / قرطه و مهلکه / حقارت و کوچکی / حازم و مُحْتَاط / عاجز و ناتوان / از قضا و اتفاقاً / صیّاد و شکارچی / میعاد و وعده / حزم و احتیاط / ذخیرت و اندوخته / غفلت و بی خبری / غافلان و غفلت / حیلست و تدبیر / تأخیر و درنگ / صواب و مصلحت (خرداد ۱۴۰۲ صبح) / ثبات و استواری / صورت شد و به نظر آمد / بینداخت [شکل نادرست ← بینداخت] / غالب و چیره (خرداد ۱۴۰۲ غایبین، شهریور ۱۴۰۲) / عجز و عاجز / ظاهر و آشکار / حیران و مدهوش / قَرّاز و نَشیب / نصرالله مُنشی

سؤالات تشریحی



قلمرو	امتحان نهایی	خرداد ۱۴۰۲ صبح	خرداد ۱۴۰۲ عصر	خرداد ۱۴۰۲ غایبین	شهریور ۱۴۰۲	شهریور ۱۴۰۲ غایبین
زبانی	۰/۵	۰/۲۵	۰/۵	۰/۵	۰/۵	۰/۵
ادبی	۰/۵	۰/۵	۰/۵	۰/۷۵	۰/۲۵	۰/۵
فکری	۰/۵	-	-	-	۰/۵	۰/۷۵

الف قلمرو زبانی - معنی واژه

معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

۱. الهی فضل خود را یار ما کن
۲. گفت: درین معرکه یکتا منم
۳. از خجلی سر به گریبان بَرَد
۴. وان همه هنگامه دریا بدید
۵. تویی رزاق هر پیدا و پنهان
۶. چو خود را به چشم حقارت بدید
۷. ابر ز من، حامل سرمایه شد
۱۴. کدام واژه در بیت زیر، معادل معنایی کلمه «شگفت‌آور» است؟
«دید یکی بحر خروشنده‌ای سهمگنی، نادره جوشنده‌ای»
۱۵. در کدام مورد، معنای واژه مشخص شده، نادرست است؟ صحیح آن را بنویسید.
الف) باغ ز من صاحب پیرایه شد (زیبایی)
ب) تاج سر گلین و صحرا منم (بوته گل سرخ)
۱۶. برای هریک از معانی زیر، واژه مناسب را انتخاب کنید.
الف) گشایش در کار و از میان رفتن غم و رنج
ب) هنگام اظهار خشنودی یا تحسین و تشویق کسی گفته می‌شود.
(۱) مفتاح (۲) فَرَج
(۱) زهی (۲) بسم الله
۱۷. معنی واژه‌های ستون اول را در ستون دوم بنویسید. (یک معنی اضافی است)

معنی	واژه
(۱) لیاقت	الف) خیره
(۲) دهان	ب) مکیدت
(۳) حیله	پ) کام
(۴) فرومانده	

(شهریور ۱۴۰۲ غایبین)

۱۸. معادل معنایی واژه «پیچ و خم زلف» را در بیت زیر مشخص کنید.

«ولیک دست نیارم زدن در آن سر زلف که مبلغی دل خلق است زیر هر شکنش»

۱۹. عبارت زیر را کامل کنید.

«یله به معنای رها و ----- است و یله دادن به معنای ----- است.»

ب قلمرو زبانی - املا

۲۰. در میان گروه‌های واژه‌های زیر، املاي کدام واژه نادرست است؟ درست آن واژه را بنویسید.

«مبدأ و آغاز - حیران و مدحوش - نعره و فریاد - قالب شعر و نثر»

۲۱. در هریک از ابیات زیر، غلط املايي را بیابید و درست آنها را بنویسید.

الف) گشت یکی چشمه ز سنگی جدا قلقله زن، چهره نمـا، تیزپا

ب) خاست کزان ورطه قدم درکشند خویشستن از حادثه برتر کشد

۲۲. املاي درست واژه‌ها را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف) عاقل در دفع مکاید دشمن تأخیر (ثواب / صواب) نبیند.

(خرداد ۱۴۰۲ صبح)

ب) آن‌که غفلت بر احوال وی (غالب / قالب) و عجز در افعال وی ظاهر بود.

(خرداد ۱۴۰۲ غایبین)

۲۳. در عبارت زیر، املاي یک واژه نادرست است. آن واژه را بیابید و درست آن را بنویسید.

«صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مُرده است، بیانداخت. به حیلت خویشستن در جوی افکند و جان به سلامت برد.»

۲۴. با توجه به معنا، املاي درست کلمه‌ها را انتخاب کنید.

الف) دوراندیشی و احتیاط (۱) هضم (۲) حزم

ب) شیوه و روش (۱) نمط (۲) نمت

 ۲۵. در کدام بیت غلط املايي دیده می‌شود؟ آن واژه را بیابید و درست آن را بنویسید.

الف) چون بدوم سبزه در آغوش من بوسه زند بر سر و بر دوش من

ب) گل به همه رنگ و برازنده‌گی می‌کنند از پرتو من زندگی

پ قلمرو زبانی - دستور

۲۶. بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب کنید.

«قطره باران که درافتد به خاک زو بدمد بس گهر تابناک»

۲۷. در بیت زیر، کدام واژه‌ها در نقش دستوری «مسند» به کار رفته‌اند؟

«تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان»

۲۸. زمان و نوع افعال مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

«نمی‌دانم، نمی‌دانم الهی تو دانی و تو دانی آنچه خواهی»

۲۹. نقش‌های دستوری خواسته شده را بنویسید.

الف) ماه ببیند رخ خود را به من ب) تاج سر گلبن و صحرا منم

۳۰. با توجه به بیت «گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است»، درستی یا نادرستی جمله‌های زیر را تعیین کنید.

 الف) مرجع ضمیر «ش»، بهار است. درست نادرست

 ب) واژه‌های «خندان و بی‌شمار»، مسند هستند. درست نادرست

۳۱. اجزای جمله در کدام بیت، مرتب است؟
الف) ابر ز من حامل سرمایه شد
ب) دید یکی بحر خروشنده‌ای
باغ ز من صاحب پیرایه شد
سهمگنی، نادره جوشنده‌ای
۳۲. بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای سازنده در زبان فارسی مرتب کنید.
«دگر ره چنان شد هنر آشکار
کز آن خیره شد دیده روزگار»
(خرداد ۱۴۰۲ صبح)
۳۳. در بیت زیر، کدام واژه‌ها در نقش دستوری «متّم» به کار رفته‌اند؟
«خواست کزان ورطه، قدم درکشید
خویشتن از حادثه برتر کشید»
۳۴. نقش دستوری کلمه مشخص شده در بیت «دید یکی بحر خروشنده‌ای / سهمگنی، نادره جوشنده‌ای»، در کدام یک از بیت‌های زیر دیده می‌شود؟
الف) قطره باران که درافتد به خاک
ب) لیک چنان خیره و خاموش ماند
زو بدمد بس گهر تابناک
کز همه شیرین‌سخنی، گوش ماند

ت قلمرو ادبی - آرایه‌های ادبی

۳۵. در بیت زیر، «چشمه» نماد چه کسانی است؟
«در بُن این پرده نیلوفری
کیست کند با چو منی همسری؟»
۳۶. مفهوم مجازی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.
الف) عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک
ب) ما را سر باغ و بوستان نیست
پ) به نام کردگار هفت افلاک
ت) تویی رژاق هر پیدا و پنهان
۳۷. در حس‌آمیزی‌های مشخص شده، شاعر، کدام حس‌ها را کنار هم آورده است؟
الف) کز همه شیرین‌سخنی گوش ماند
ب) به هر نقشی که چشمت وا شود، رنگ صدا بنگر
۳۸. آرایه ادبی درست هر مصراع را از داخل کمانک انتخاب کنید.
الف) تاج سر گلبن و صحرا منم (مجاز / تشبیه)
ب) از خجلی، سر به گریبان برد (کنایه / جناس)
۳۹. در کدام مصراع‌ها، آرایه «کنایه» دیده می‌شود؟
الف) داده تنش بر تن ساحل، یله
ب) ز رحمت یک نظر در کار ما کن
پ) کز همه شیرین‌سخنی، گوش ماند
۴۰. در تشبیه موجود در بیت زیر، «مشبه‌به» را مشخص کنید.
«راست به مانند یکی زلزله
داده تنش بر تن ساحل، یله»
۴۱. در ابیات زیر، «مشبه و مشبه‌به» را تعیین کنید.
«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا
غله زن، چهره‌نما، تیزیا
گه به دهان بر زده کف چون صدف
گاه چو تیری که روّد بر هدف»
۴۲. درستی یا نادرستی آرایه‌های مقابل هر بیت را تعیین نمایید.
الف) چو در وقت بهار آبی پدیدار
ب) چون بگشایم ز سر مو، شکن
حقیقت، پرده برداری ز رخسار (تضاد / تشبیه)
ماه ببیند رخ خود را به من (نماد / مراعات نظیر)

(شهریور ۱۴۰۲ صبح)

به نام کردگار - چشمه

درس ۱

- ۱ | فصل: لطف، توجّه، رحمت، احسان که از خداوند می‌رسد.
- ۲ | معرکه: میدان جنگ، جای نبرد
- ۳ | خجلی: شرمندگی، خجالت زدگی
- ۴ | هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی
- ۵ | رزّاق: روزی دهنده
- ۶ | حقارت: کوچک شمردن، کوچکی
- ۷ | حامل: حمل کننده، باردار
- ۸ | سبک: سریع، فوراً
- ۹ | فروغ: روشنایی، پرتو
- ۱۰ | تفرّج: گشت و گذار، تفریح و گردش
- ۱۱ | شکن: بیج و خم زلف (مو)
- ۱۲ | ثبات: پایداری، استواری
- ۱۳ | حازم: محتاط
- ۱۴ | نادره
- ۱۵ | الف | پیرایه: زیور و زینت
- ۱۶ | الف | فرج **ب** زهی
- ۱۷ | الف | خیره: فرومانده
- ب** مکیدت: حيله **ب** کام: دهان
- ۱۸ | شکن
- ۱۹ | آزاد، تکیه دادن
- ۲۰ | مدحوش ← مدهوش
- ۲۱ | الف | قفله زن ← غلغله زن
- ب** خاست ← خواست
- ۲۲ | الف | صواب **ب** غالب
- ۲۳ | بینداخت ← بینداخت
- ۲۴ | الف | حزم **ب** نمط
- ۲۵ | **ب** برازنده گی ← برازندگی
- ۲۶ | قطره باران که به خاک درافتد، از او بس گهر تابناک بدمد.
- ۲۷ | رزّاق، خلاق (تو رزّاق هر پیدا و پنهان هستی / تو خلاق هر دانا و نادان هستی)
- ۲۸ | نمی دانم: مضارع اخباری
- خواهی (بخواهی): مضارع التزامی
- ۲۹ | الف | ماه رخ خود را به من می بیند
- مفعول **متمم**
- ب** من تاج سر گلبن و صحرا هستم
- نهاد مسند
- ۳۰ | الف | نادرست (مرجع ضمیر «ش» گل است)
- ب** نادرست (بی شمار: صفت است)
- ۳۱ | الف | نهاد در ابتدای جمله و فعل در پایان جمله آمده است.
- ۳۲ | دگر ره چنان هنر آشکار شد که از آن، دیده روزگار خیره شد.
- ۳۳ | «ورطه» و «حادثه» متمم هستند، زیرا قبل از این کلمات، حرف اضافه آمده است.

- ۳۴ | الف | «خروشنده» صفت است و در گزینه «الف» نیز کلمه «تابناک» نقش «صفت» دارد.
- ۳۵ | فرد خودستا و خودپسند
- ۳۶ | الف | خاک ← مجاز از زمین
- ب** سر ← مجاز از خیال، فکر
- ب** هفت افلاک ← مجاز از تمام آفرینش
- ت** پیدا و پنهان ← مجاز از تمام آفریده ها
- ۳۷ | الف | شیرین (چشایی) + سخن (شنوایی)
- ب** رنگ (بینایی) + صدا (شنوایی)
- ۳۸ | الف | تشبیه: من مانند تاج سر گلبن و صحرا هستم
- ب** کنایه: سر به گریبان بردن ← کنایه از پنهان کردن خود (از شرمساری)
- ۳۹ | **ب** نظر در کار ما کن ← کنایه از اینکه «به ما لطف و توجّه کن.»
- پ** شیرین سخنی ← کنایه از خوش بیان بودن / گوش ماند ← کنایه از «سکوت کردن»
- ۴۰ | زلزله
- ۴۱ | چشمه: مشتّه / صدف و تیر: (هر دو) مشتّه به
- ۴۲ | الف | نادرست («چو» به معنای «هنگامی که» است)
- ب** ماه: نماد زیبایی، مو و شکن: مراعات نظیر
- ۴۳ | **ب** هدف و صدف: جناس ناهمسان
- ۴۴ | دریا نماد عظمت و اّبهت
- ۴۵ | عطار نیشابوری
- ۴۶ | نصرالله منشی
- ۴۷ | منظوم (در قالب شعر)
- ۴۸ | داستان - حکایت
- ۴۹ | قابوس نامه، کلیله و دمنه، گلستان، بوستان، مثنوی معنوی ...
- ۵۰ | شور و غوغاکنان، خودستا و سریع
- ۵۱ | احترام گذاشتن و دوست داشتن
- ۵۲ | گل ها و گیاهان زیبا
- ۵۳ | آسمان لاجوردی
- ۵۴ | الف | توصیف ناپذیری خدا
- ب** آفرینندگی خدا
- ۵۵ | جلوه خداوند در تمام پدیده های آفرینش، نمایان است.
- ۵۶ | الف | پدیده های خلقت **ب** خداوند
- ۵۷ | الف | سکوت **ب** زلالی
- ۵۸ | الف | خردمند و باتجربه **ب** غافل و عاجز و درمانده
- ۵۹ | با امواج متلاطم و ترسناک و پُر اّبهت
- ۶۰ | تواضع و فروتنی
- ۶۱ | قطره باران
- ۶۲ | الف | چشمه
- ب** عقب نشینی کردن
- ۶۳ | حرکت سریع و شتابان
- ۶۴ | سرمایه: برف و باران / پیرایه: گل ها و میوه ها و گیاهان رنگانگ
- ۶۵ | تفاخر (فخر فروشی)

۹۷	ب	گزینه‌های «الف» و «ب» به معنای «سرشت» است و گزینهٔ «پ» به معنای «قرار دادن»
۹۸	ب	خورده ← خُرده
۹۹	ب	قرابت
۱۰۰	ب	حق حق ← حق حق
۱۰۱	الف	قصه ← غصه
۱۰۲	الف	قاضی
۱۰۳	ب	اصرار
		پربقض ← پربغض، خاستگاری ← خواستگاری
		درمانده‌گی ← درماندگی
۱۰۴	الف	به نام کردگار هفت افلاک (شروع می‌کنم)
	ب	همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار (هستند)
۱۰۵	ب	نه هرکه به قامت مهتر (است)، به قیمت بهتر (است)، در جملهٔ (الف) یک فعل حذف شده است: پَه (است)
۱۰۶	ب	یک فعل (گردان)
۱۰۷	ب	گرفته بود: ماضی بعید، می‌بینی: مضارع اخباری
۱۰۸	ب	متمم: درختان / مفعول: قالیچه / مسند: رو به راه
۱۰۹	الف	امید را در نومییدی (بسته دان)
۱۱۰	الف	امر: بشنوید / مضارع اخباری: می‌شنوید / ماضی مستمر: داشتید می‌شنیدید
	ب	امر: برو / مضارع اخباری: می‌روی / ماضی مستمر: داشتی می‌رفتی
۱۱۱	الف	بنده همان به (است) ← حذف به قرینهٔ معنایی
	ب	لطف خداوندگار (بین)، او شرمسار (است) ← (هر دو) حذف به قرینهٔ لفظی
۱۱۲	ب	افسوس (می‌خورم) ← حذف به قرینهٔ معنایی (چشم به راه معلم بودیم، از گوشم خواب پرید ← هر دو حذف به قرینهٔ لفظی)
۱۱۳	ب	دوران روزگار بسی به ما بگذرد.
		نهاد متمم
۱۱۴	ب	به نام خداوند جان و خرد (سخنم را آغاز می‌کنم)
		گزینهٔ «الف» ← خفته بودم: قرینهٔ لفظی
۱۱۵	ب	سه ← غم و شادی، نیک و بد، شادان و اندوهگین
۱۱۶	الف	نیش ← مجاز از دهان ب سر ← مجاز از قصد و اندیشه
۱۱۷	ب	بنا و عمله‌ها ← نماد «عاملِ جدایی انسان‌ها و برهم‌زنندهٔ تفاهم بشری»
		دیوار ← نماد «مانع و افزایش‌دهندهٔ بیگانگی‌ها و جدایی انسان‌ها»
۱۱۸	الف	گندم‌نمای جو فروش
۱۱۹	ب	کنایه (بغض گلویش را می‌فشرد. این پا و آن پا شد.)
۱۲۰	ب	مشبه به: دیو / وجه شبه: ایستاده بود
۱۲۱	ب	شعر تر شیرین: شعر (شنوایی) + تر (لامسه) + شیرین (چشایی)
۱۲۲	ب	عنصر المعالی کیکاوس
۱۲۳	ب	جمال میرصادقی
۱۲۴	الف	نادرست
	ب	درست
۱۲۵	ب	زیرا مسائل اخلاقی را به شیوهٔ پند و اندرز آموزش می‌دهد.
۱۲۶	ب	دورویی، تظاهر، ریاکاری
۱۲۷	ب	حاسبوا قبل أن تحاسبوا

۶۶	ب	تواضع در تقابل با تفاخر [تقابل یعنی در تضاد بودن، متضاد بودن]
۶۷	ب	لطف و محبت داشتن خدا
۶۸	ب	خلقت انسان از مشت‌خاک
۶۹	ب	چشمهٔ مغرور
۷۰	ب	درست مانند زلزله‌ای آزاد و رها بر تن ساحل تکیه داده بود.
۷۱	ب	در زیر این آسمان لا جوردی، هیچ‌کس نمی‌تواند با من برابری کند.
۷۲	ب	گل از اشتیاق تو در فصل بهار می‌شکفتد و به همین دلیل است که گل‌ها در بهار رنگ‌های بی‌شماری دارند.
۷۳	ب	خدایا! آفرین بر خلقت تو که به دهان و زبانم قدرت سخن گفتن دادی و ای خدا تو همهٔ هستی و وجود من، چه آشکار و چه پنهان هستی.
۷۴	ب	قطرهٔ بارانی از ابر چکید و وقتی عظمت دریا را دید، شرم‌منده و خجالت‌زده شد.
۷۵	ب	وقتی خود را کوچک و خرد دانست، در کنار خود با تمام وجود صدف را پرورش داد.
۷۶	ب	عافل از منفعت‌های دانش هرگز ناامید نمی‌شود و در دور کردن حیل‌های دشمن، تأخیر کردن را درست نمی‌داند.
۷۷	ب	انفقا روزی دو شکارچی از آبگیر گذشتند و بایکدیگر قرار گذاشتند که دام بیاورند و هر سه ماهی را بگیرند.
۷۸	ب	آن ماهی که دوران‌دیشی بیشتری داشت و بارها مورد هجوم روزگار ستمگر قرار گرفته بود، سریع دست به کار شد.
۷۹	ب	غافل بودم و سرانجام کار غافلان این‌گونه است و اکنون وقت چاره‌اندیشی است.
۸۰	ب	گفت: من در این میدان، یگانه‌ام و سرور بوتۀ گل و دشت هستم.
۸۱	ب	اگر روشنایی چهره‌ات را بر جهان بیندازی، نقش و نگارهای شگفت‌آوری در دنیا ایجاد می‌کنی.
درس ۲ از آموختن، ننگ مدار		
۸۲	ب	مولع: بسیار مشتاق، آزمند
۸۳	ب	رعشه: لرزش، لرزه
۸۴	ب	قرابت: خویشی، خویشاوندی، در این جمله در معنای «خویشاوند»
۸۵	ب	اصرار: پافشاری
۸۶	ب	عمله: جمع عامل، کارگران، در فارسی امروز در معنی یک تن کارگر زبردست بتا، به صورت مفرد به کار می‌رود.
۸۷	ب	نموده: نشان داده، آشکار کرده، ارائه کرده
۸۸	ب	محال: بی‌اصل، ناممکن، اندیشهٔ باطل
۸۹	ب	نهاد: سرشت، ذات، فطرت
۹۰	ب	اعتنا: توجه
۹۱	ب	طاس: بی‌مو، کچل
۹۲	ب	مستغنی: بی‌نیاز
۹۳	ب	حمایت و نگاهداشت / پرستاری و خدمت کردن؛ محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد.
۹۴	ب	تباه
۹۵	ب	تل: تپه
۹۶	ب	در گزینهٔ «الف» واژهٔ «داد» به معنی «عطا کردن و بخشیدن» است.

گاج

۱۰

دسٹور
ژرینان
و آراپہ

۱ فارسی

محمد رضا ملک محمدی

فرمول
لیسن



فرمول بیس

مبحث دستور زبان فارسی
در امتحانات نهایی چهار
نمره و مبحث آرایه‌های
ادبی سه نمره را به خود
اختصاص می‌دهند. این
کتابچه شامل
۳۰ بسته آموزشی
«دستور زبان» و ۲۱ بسته
آموزشی «آرایه‌های ادبی»
است. شما قبل از ورود به
کتاب اصلی بهتر است،
مطالب این کتابچه را
مطالعه کنید.

تهران، میدان انقلاب
نبش بازارچه کتاب

www.gajmarket.com

فهرست

قسمت ۱ دستور زبان

۱۵

تغییر معنا در فعل‌ها

۱۱

زمان و نوع فعل

۱۰

ضمیرهای شخصی پیوسته

۹

نقش‌های تبعی

۴

نقش دستوری کلمات در جمله

۲۳

انواع جمله

۲۲

حذف

۱۹

ترکیب وصفی و ترکیب اضافی

۱۸

راه‌های تشخیص «اسم» و «صفت»

۱۶

گروه اسمی، هسته و انواع وابسته

۲۷

انواع «ان»

۲۶

شیوهٔ «بلاغی»

۲۵

تعیین تعداد جمله

۲۵

تعیین «نهاد» و «گزاره»

۲۴

انواع حروف ربط

۲۹

واژه‌های دوتلفظی

۲۹

واژه‌های «هم‌آوا»

۲۹

دو حرف اضافه برای یک متمم

۲۸

انواع «واو»

۲۷

انواع «را»

۳۱

اهمیت املائی

۳۱

«شبه‌جمله» چیست؟

۳۱

فعال

۳۰

معنای انواع «پسوند»

۳۰

یافتن «مرجع ضمیر»

۳۳

شبکهٔ معنایی

۳۳

زبان کهن و دستور تاریخی

۳۳

تغییر شکل واژه‌ها در گذر زمان

۳۲

انواع روابط معنایی واژه‌ها

۳۱

تفاوت معنایی «گذشتن» و «گزرادن»

آموزش دستور (۲)



آموزش دستور (۱)



قسمت ۲ آرایه های ادبی

۳۵

تضاد

۳۵

مراعات نظیر

۳۴

تشبیه

۳۸

استعاره

۳۷

تکرار

۳۵

جناس

۴۱

کنایه

۴۰

تشخیص

۳۹

سجع

۴۲

اغراق

۴۲

تلمیح

۴۱

مجاز

۴۴

ایهام

۴۳

واج آرایه

۴۳

حسن آمیزی

۴۶

تضمین

۴۶

ضرب المثل (مثل)

۴۵

نماد

۴۸

حسن تعلیل

۴۷

ایهام تناسب

۴۶

متناقض نما
(پارادوکس)



● نقش‌های دستوری کدام‌اند؟

نهاد، مفعول، مُسند، متمم، قید، مُنادا، صفت، مضاف‌الیه، نقش‌های تبعی [= پَدَل، معطوف، تکرار]

● روش شناسایی نقش‌ها:

◆ نهاد

کلمه یا گروهی از کلمات است که درباره آن خبر می‌دهیم.

● روش شناسایی «نهاد» ← چه کسی؟ یا چه چیزی؟ + فعل

◀ «ما صبح‌ها محمّد را در خیابان می‌بینیم.»

[چه کسی می‌بیند؟ **پاسخ** ← «ما» = نهاد]

«هوا امروز سرد بود.»

[چه چیزی سرد بود؟ **پاسخ** ← «هوا» = نهاد]

◀ نهاد را معمولاً می‌توانیم از جمله حذف کنیم:

صبح‌ها محمّد را در خیابان می‌بینیم. [نهاد (= ما) ← حذف شده است]

◀ نام قدیمی «نهاد» ← «فاعل» و «مُسنَدالیه» بوده است.

◆ مفعول

● روش شناسایی «مفعول» ← چه کسی را؟ یا چه چیزی را؟ + فعل

◀ «ما صبح‌ها محمّد را در خیابان می‌بینیم.»

[چه کسی را می‌بینیم؟ **پاسخ** ← «محمّد» = مفعول]

«علی آن کتاب را می‌خواند.»

[چه چیزی را می‌خواند؟ **پاسخ** ← «آن کتاب» = مفعول]

◆ متمم

کلمه یا گروهی از کلمات است که بعد از «حرف اضافه» می‌آید.

● حروف اضافه کدام‌اند؟ به، با، تر، از، در، برای، از برای، درباره، بهر، از بهر، جز، به جز، از، مانند، مثل،

شبیهِ، همچون، بی، بدون، درمورد، آلا، مگر، غیر از، به غیر از

● واژه‌های زیر نیز گاهی حرف اضافه به شمار می‌آیند:

● «تا» ← وقتی که «انتهای زمان و مکان» را برساند:

◀ از خانه تا مدرسه دویدم. / از الان تا فردا بیدارم.
حرف اضافه متمم حرف اضافه متمم

«تا» ← معمولاً «پیوند وابسته‌ساز» است: «تا تلاش نکنی، موفق نمی‌شوی»
پیوند وابسته‌ساز

● «چو» و «چون» ← اگر به معنای «مثل و مانند» باشند، حرف اضافه به حساب می‌آیند:

او چون باد می‌دود.
حرف اضافه متقم

«چو» و «چون» نیز اغلب «پیوند وابسته‌ساز» هستند: «چون انگیزه ندارم، تلاش نمی‌کنم»
پیوند وابسته‌ساز

● «به عنوان»، «به خاطر»، «به منظور»، «از جهت» ← به معنی «برای»

● «به وسیله» و «به همراه» ← به معنی «با»

● «در مورد» ← به معنی «درباره»

● «به منزله»، «از قبیل»، «به مثابه» ← به معنی «مانند»

● «آلا»، «مگر»، «به غیر»، «به غیر از» ← به معنی «به جز»

● «از لحاظ»، «از نظر»، «از بابت»، «از جهت»، «از حیث»، «از روی» ← همگی در یک گروه معنایی

قرار دارند.

چند مثال برای «متقم و حروف اضافه»:

او را در خیابان دیدم. / من به او علاقه دارم.
حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم

مقاله‌ای درباره شعر نوشتم. / برای عشق ورزیدن خجالت نکش.
حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم

به خاطر تو از همه چیز می‌گذرم. / در مورد این موضوع بیشتر فکر کن.
حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم

ادبیات برای من به منزله دارو شفابخش است.
حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم

از نظر من پدر و مادر، موجوداتی آسمانی هستند.
حرف اضافه متقم

◀ در یک جمله، امکان دارد بیش از دو یا چند متقم بیاید:

ما در روز گذشته با ماشین برای گردش از خانه به پارک رفتیم.
حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم حرف اضافه متقم

[ما: نهاد / رفتیم: فعل]

◀ حضور یا عدم حضور نقش‌های اصلی جمله (مانند نهاد، مفعول و مُسند) را ← «فعل جمله»

تعیین می‌کند. پس برای یافتن پاسخ درست (در مورد نقش‌یابی واژه‌ها) باید ابتدا به فعل جمله مراجعه کنیم؛ زیرا برخی از فعل‌ها تنها به نهاد نیاز دارند و بعضی دیگر، علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیازمندند.



● روش یافتن «مُسند» ← چه جوری؟ یا چگونه؟ + فعل اسنادی

فعل‌های اسنادی کدام‌اند؟ «است، بود، شد و گشت» و هم‌خانواده آنها از قبیل «هست، نیست،

باشد، می‌باشد، بُود، باد، شود، می‌شود، بشود، نمی‌شد، گردد، بگردد، نگردد، می‌گردد، گردید و...»

◀ «هوا امروز سرد بود.»

[چه جوری (چگونه) بود؟] **پاسخ** ← «سرد» = مسند]

«ستایش مهربان است.»

[چه جوری (چگونه) است؟] **پاسخ** ← «مهربان» = مسند]

● چند نکته در مورد «مسند» و «فعل‌های اسنادی»:

الف) توجه داشته باشید که گاهی فعل «است» به صورتِ مُخَفَّف، به عنوان فعل اسنادی می‌آید

[ام، ای، - / ایم، اید، اند]

◀ **من** ایرانی **ام** ← [= هستم]

نهاد مسند فعل اسنادی

شما دانش‌آموز **ید** ← [= هستید]

نهاد مسند فعل اسنادی

ب) فعلی دعایی «باد» معمولاً فعل اسنادی به شمار می‌آید:

◀ تولدت مبارک **باد** ← [= باشد]

نهاد مسند فعل اسنادی

پ) موارد استثنایی فعل‌های اسنادی (یعنی مواردی که فعل اسنادی به شمار نمی‌آید):

● سه فعلی «است» و «بود» و «باشد» (و هم خانواده‌هایشان) ← هنگامی که به معنای «وجود و حضور

داشتن» به کار روند، دیگر فعل اسنادی نیستند:

◀ پول در جیبم نیست. (وجود ندارد)

فعل غیراسنادی

او در کلاس **است**. [حضور و وجود دارد]

فعل اسنادی نیست

● «گشتن و گردیدن» ← به معنای «شدن» ← فعل اسنادی است؛ اما به معنای «چرخیدن»،

«گردش و تفریح» و «جُست‌وجو کردن»، دیگر فعل اسنادی به حساب نمی‌آید:

◀ **من** در پارک **کمی** **گشتم** ← [= گردش و تفریح کردم]

نهاد متقم قید فعل غیراسنادی

او برای یافتن کلید، **کیفش** را **گشت** ← [= جُست‌وجو کرد]

نهاد متقم مفعول فعل غیراسنادی

● دقت کنید که چهار فعل «است، بود، باشد و شد»، هنگامی که **فعل کمکی** هستند؛ دیگر فعل اسنادی

به شمار نمی‌آیند:

◀ او **شعری** **سروده** **بود**. [بود ← ماضی بعیدساز]

نهاد مفعول فعل اصلی فعل کمکی

او شاید **نشسته** **باشد**. [باشد ← ماضی التزامی ساز]

نهاد قید فعل اصلی فعل کمکی

غذا **خورده** **شد**. [شد ← مجهول ساز]

نهاد فعل اصلی فعل کمکی

او **آن** نامه را **نوشته** **است**. [است ← ماضی نقلی ساز]

نهاد مفعول فعل اصلی فعل کمکی

● [افعال جملات بالا به ترتیب ← «سروده بود / نشسته باشد / خورده شد / نوشته است»]

◀ شکلی متفاوت از نقشی «مُسند»:

در پاره‌ای از جملاتی که «مسند و فعل اسنادی» وجود دارد، گاهی مسند، به صورت «حرف اضافه و متمم» می‌آید:

◀ این پارچه ابریشمی است. (ابریشمی ← «مسند» به شکل رایج)

نهاد مسند فعل اسنادی

این پارچه از ابریشم است.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

او از ساکنان این محل است.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

ایشان از دوستان شما بودند.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

او در حال ورزش است.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

نظافت از ایمان است.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

◀ قید

قید، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را مُقَدِّم می‌کند یا توضیحی نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می‌افزاید و برخلاف اجزای اصلی جمله می‌توان آن را حذف کرد:

◀ حسن برگشت.

نهاد فعل

دیروز حسن برگشت.

قید نهاد فعل

دیروز بعد از ظهر حسن برگشت.

قید قید نهاد فعل

خوش بختانه دیروز بعد از ظهر حسن برگشت.

قید قید قید نهاد فعل

● اگر تمام قیدهای به کار رفته در آخرین جمله را حذف کنیم، باز هم به اصل جمله خللی وارد نمی‌شود. ◀ «حسن برگشت.»

◀ نشانهٔ شناختِ قید ← همین است که می‌توان «قید» را از جمله حذف کرد بدون آنکه به اصل

جمله خللی وارد شود.

◀ در زبان فارسی، تمام کلمات تنوین‌دار ← همیشه قید هستند؛ حتماً، اصولاً، ظاهراً، اصلاً، کاملاً، لطفاً و ...

◀ برخی واژه‌ها (غیر از تنوین‌دارها) نیز همیشه قیدند؛ مانند: ناگهان، سپس، بالاخره، هنوز، هرگز، البته، شاید، باید، خیلی، چرا، آیا، همیشه، همواره، مُتأسفانه، خوش بختانه، بدبختانه و ... [در گذشته،

به این‌گونه قیدها ← «قید مُختص» می‌گفته‌اند]

◀ برخی قیدها با «اسم» مشترک هستند:

◀ او تابستان را دوست دارد. / تابستان، فصل مسافرت است. / او تابستان، کتاب خود را منتشر خواهد کرد.

مفعول نهاد قید

[نوع واژهٔ «تابستان» ← «اسم» است که می‌تواند در جمله، نقش‌های گوناگونی از قبیل نهاد،

مفعول، متمم، منادا، مضاف‌الیه و قید بپذیرد.]

برخی قیدها با «صفت» مشترک هستند:

روشی خوب معلم را می‌پسندم. / او خوب نامه می‌نویسد. / حال او خوب است.

[واژه «خوب» از نظر نوع کلمه ← «صفت» است که در جمله می‌تواند در جایگاه صفت، مسند و قید قرار بگیرد.]

• بنابراین، قید می‌تواند از نظر نوع واژه ← «اسم»، «صفت» یا «قید» باشد.

تفاوت «مسند» و «قید» چیست؟

مسند از اجزای اصلی جمله است؛ به همین علت اگر آن را از جمله حذف کنیم، جمله بی‌معنا می‌شود و از نظر اجزای دستوری، ناقص می‌گردد. اما اگر قید را حذف کنیم؛ جمله همچنان با معنا و کامل است و حذف آن، نقصی در ساختار دستوری جمله ایجاد نمی‌کند.

علی شادمان است. ← علی است؟! [معنا نمی‌دهد]
نهاد مسند فعل اسنادی

علی شادمان آمد. ← علی آمد. ← (جمله کامل و معنادار است)
نهاد قید فعل

طبیعت، زیبا است. ← طبیعت است؟! [بی‌معنی است]
نهاد مسند فعل اسنادی

طبیعت، زیبا آفریده شده است. ← طبیعت آفریده شده است. (جمله معنادار است).
نهاد قید فعل

منادا

در زبان فارسی، نشانه‌هایی هست که با آنها کسی یا چیزی را صدا می‌زنیم؛ مانند: «آی، ای، یا، آهای» به این واژه‌ها، «نشانه ندا» می‌گوییم. اسمی که همراه آنها می‌آید، «منادا» نام دارد. مانند: «ای خدا!»، «سعدیا!»، «آی همسایه‌ها!»، «یا ابوالفضل!»، «پروردگارا!»، «یا امام هشتم!»، «ای مردم!»، «آهای ملت!». گاهی منادا بدون نشانه ندا به کار می‌رود؛ در این گونه موارد به آهنگ خواندن جمله باید توجه کنیم.

«علی، فردا به مسافرت می‌روی؟» ← «ای علی، فردا به مسافرت می‌روی؟»
منادا (بدون نشانه ندا)

«ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت.» ← «ای ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت»
منادا (بدون نشانه ندا)

گاهی نیز نشانه ندا می‌آید اما منادا محذوف است؛

«ای عقلی مرا کفایت از تو» ← «ای: نشانه ندا ← منادا (= کسی که) حذف شده است؛

عقل ← منادا نیست / ای کسی که عقل مرا کفایت از تو است»
منادای محذوف

«ای همه هستی ز تو پیدا شده» ← «ای: نشانه ندا ← منادا (= کسی که) حذف شده است

← ای کسی که همه هستی از تو پیدا شده [شده]
نشانه منادای محذوف صفت نهاد متمم مسند فعل اسنادی